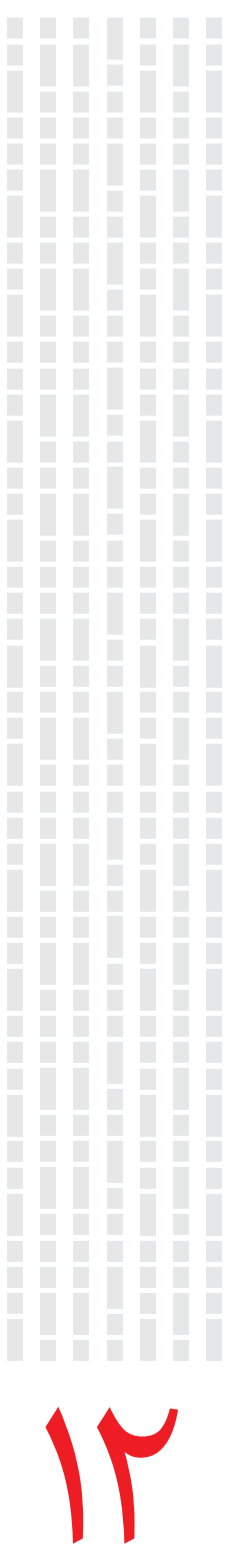


فرهنگ

<div><div>📅</div><div>چهارشنبه ۷ آذر ۱۴۰۳</div></div>
<div><div>📺</div><div>شماره ۴۲۹</div></div>
<div><div>🌐</div><div>FARHIKHTEGANDAILY.COM</div></div>
<div><div>🌐</div><div>FARHIKHTEGANONLINE</div></div>



فرهنگیان



ایمان عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

انتشار قطعه «راه» با صدای و ملودی عرفان طهماسبی یک اتفاق در موسیقی عامه‌پسند ایران است؛ البته ارزش این اتفاق وابسته به خود اثر نیست و بیشتر به مولف آن یعنی عرفان طهماسبی بازمی‌گردد و دلیل آن هم این است که جوانی همچون او می‌توانست با استفاده از وسایل و ابزار به‌مراتب سهل‌تر و به‌واسطه تپ و شمایل تین‌ایجرپسند یکی پس از دیگری قلّه‌های موفقیت را طی کند و محبوب نسل جدید لقب بگیرد اما طهماسبی از انجام کاری که دیگران برای معروف شدن انجامش می‌دهند سر‌باز زد و با تکیه بر ملودی و فرم موسیقی کاخ معروفیت و محبوبیتش را میان طیف گسترده‌ای از شنوندگان بنا کرد. خلاف جهت رودخانه عمل کردن و دنباله‌رو دیگران نبودن کمتر در میان هنرمندان موسیقی به چشم می‌خورد و اغلب دوست دارند برای معروفیت جا پای قدمای خویش بگذارند و همان روانی که آن‌ها در کارنامه‌شان طی کرده‌اند را دنبال کنند. مسیر تاریخی موسیقی پاپولار ایران در طول ۵۰ سال اخیر هم ما نشان می‌دهد که «شمایل‌ها» معمولاً از طوفان‌ها و پستی و بلندی‌هایی که ممکن است زیست هنری شان را تحت تاثیر قرار دهد جان سالم به دربرده‌اند و همچنان پرورش و پرشوندند باقی مانده‌اند اما این اتفاق خوشایند معمولاً برای دیگران رقم نمی‌خورد و صدای آن‌ها پس از چند صباح برای مخاطبان موسیقی تکراری و خسته‌کننده می‌شود؛ به‌طوری‌که از آن‌ها روی می‌گردانند چون اساساً دنباله‌روی فقط برای سرپراوردن خواننده از کوچه‌های خاکی به زمین سبز مشهوریت کفایت می‌کند و فرد پس از آن باید فکری در سرش به حال شیوه ارائه صدایش به مردم داشته باشد. در این گزارش با استفاده از میدا تاریخ دوباره انسان ایرانی، یعنی انقلاب اسلامی به شمایل‌های موسیقی کشور نظر انداخته و وضعیت امروز این مدیوم و ارتباطش با فقدان کمی افراد تاثیرگذار را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

■ ■ ■

■ **«انقلاب» شجریان جدید را ساخت**

وقوع انقلاب اسلامی پدیده‌ای نبود که خواص جامعه از دیدن بال‌های آن در افق آسمان ایران شگفت‌زده شوند و به خود بلرزند. چون آن‌ها خیلی زودتر بروز این ضرورت را پیش‌بینی کرده بودند و می‌دانستند که طوفان حوادث به سرعت فراتر است هم‌چیز را تغییر دهد، اما این تغییر صرفاً یک جابه‌جایی قدرت سیاسی ساده نبود، بلکه بیشتر از آنچه فکرش را بکنید یک انقلاب فرهنگی در تمام شئون زندگی ایرانیان به نظر می‌رسید که در موسیقی هم احساس می‌شد و کلام و ملودی هنرمندان ایرانی را در آن سال‌ها به‌شدت متأثر از خود می‌ساخت. کارکرد مرکز حفظ و اشاعه موسیقی هم دقیقاً منطبق بر خواسته‌های جامعه موسیقی کشور بود و درست ۱۰ سال قبل از انقلاب در سال ۱۳۴۷ ایجاد شد. درایوش صفت را باید زمینه‌ساز اصلی رشد فکری موزیسین‌های ایرانی دانست چون بنایی که به دست او ساخته شد آندر وسیع بود که به‌راحتی می‌توانست میزان جمع‌کنش از هنرمندان با افکار متفاوت و گاه متضاد در جهت برپایی سلیقه‌های تازه براساس سنتی که اسلاف موسیقی ایجادکننده‌اش بودند لقب بگیرد و جامه کهنگی را از تن این هنر درآورد. نگاهی که در عمل هم موفق بود و با آمدن هوشنگ ابتهاج به

«فرهیختگان» تاریخچه توسعه موسیقی عامه‌پسند بعد از انقلاب را بررسی می‌کند

مؤلف‌ها محبوب می‌شوند



میان سیاست‌گذاران فرهنگی پدید آمد که باید فکری به حال سرگرمی جامعه جوان ایران کرد و قدری به آن‌ها نیز اجازه فعالیت داد. موسیقی پاپ تا پیش از این نه از لحاظ سبک‌شناسی و نه حتی مخاطب‌شناسی محلی از اعراب نداشت و بسیاری از هنرمندان و موزیسین‌ها برای ادامه زندگی در عروسی‌ها مشغول به فعالیت می‌شدند و اگر از این جمع اشخاصی می‌توانستند جایی در استیج‌های رسمی پیدا کنند باید خدا را شکر می‌کردند. باری، موسیقی پاپ در شروع نیمه دوم دهه ۷۰ و به اهتمام «علی معلم دامغانی» و «فریدون شهبازیان» با محوریت مضامین دینی و اشاره به زیبایی‌های طبیعت در متن ترانه‌ها پافگرفت و با خوانندگانی نظیر بیژن خاوری، مهدی سپهر، حسن همایون فال، مهرداد کاظمی و… حیات دوباره‌اش را آغاز کرد و به‌سرعت متحول شد. حتی تم محوری اغلب قطعه‌ها نیز با دگرگونی‌های عظیمی همراه شد. اگر خوانندگان در شروع مسیر مجبور بودند طبیعت و زیبایی‌های آن را دست‌نویز ساخت ملودی و شعر قرار دهند کم‌کم این اجازه را پیدا کردند که از عشق عرفانی، علاقه به وطن و درنهایت از عشق زمینی سخن بگویند و راه را برایه‌های نو باز کنند. «علیرضا عصار»، «حسین زمان» و «محمد اصفهانی» در چنین فضایی به شنوندگان موسیقی ایرانی معرفی شدند و به‌مرور به حجم فعالیت‌هایشان اضافه کردند. اما کسان دیگری هم در متحول شدن موسیقی پاپ داخل به ابفای نقش پراختند که علی‌رغم برخورداری از سواد موسیقایی لازم آن‌طور که انتظار می‌رفت مورد قبول جامعه قرار نگرفتند. دلیل محبوب نشدن این جمع هم این بود که بسیار سعی می‌کردند وزن داخلی و مجاز خوانندگان ایرانی در لس آنجلس باشند و هیچ ارزش مازادی از خود و هنرشان به بازار ارائه ندهند. «قاسم افشار»، «مجتبی کبیری»، «خشايار اعتمادی»، «حمید فولادی» و… گروه همه چیز تمام به‌نظر می‌رسیدند ولس درنهایت باز کمی دست‌اولی از اصل بودند و شنونده هم وقتی مشاهده می‌کرد که خواننده محبوبش در آن سوزی آب‌ها با قدرت به کارش در شروع میانسال‌ا ادامه می‌دهد نیازی به شنیدن و پیگیری صدای ورزن داخلی آن‌ها احساس نمی‌کرد و پس از اینکه کنجکاوی‌اش از گوش سپردن به صدای این آوازخوان‌ها برطرف می‌شد پرزنده‌شان را می‌بست و در پستوی ذهن قرار می‌داد.

■ **از ستارخان تا بام لس آنجلس**

«شادمهر عقیلی» را باید اولین شمایل موسیقی پاپ ایران لقب داد که در همان آغاز شروع فعالیت‌ها در مقام خواننده حسابی گل کرد و کارش گرفت. عقیلی در ابتدا، نوازنده و ملودی‌ساز بود ولی کم‌کم فهمید که نان و آب و همچنین معروفیت در جای دیگری از این حرفه خوش کرده است. او خواننده شد و در اولین آلبوم باکلامش یعنی «مسافر» حسابی کولاک کرد. این آلبوم آفتدر در بازار موسیقی ایران شنیده و دست به دست شد که حتی گردآورندگان آن تصورش نمی‌کردند. نه «نیلوفر لاری» به عنوان ترانه‌سرای چند قطعه از آلبوم و نه «پرویز صفاریان» به عنوان ساز و تنظیم‌کننده مشترک اثر و نه حتی شادمهر عقیلی در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن کم تصور چنین استقبالی را دور از ذهن می‌دانستند ولی یک واقعیت فروش میلیون‌ها نسخه پیش روی‌شان بود و آن‌ها از کرده خود حسابی راضی بودند. شادمهر در ادامه آلبوم‌های «داتی»، «مسافر»، «مشق سکوت» و… را هم در فضای ایران منتشر کرد و وقتی کم‌کم آماده کوچ از کشور شد در اوج محبوبیت بود. این خواننده گوش هوادارانش را به شنیدن

جمع مرکز حفظ و اشاعه موسیقی و قبول مدیریت بخش موسیقی آن رنگ شدیدتری به خود گرفت و خوی و خصلت اعتراضی آثار را سرعت بخشید و حتی پیش از شتاب گرفتن قطار انقلاب و رسیدش به مقصد نهایی زمینه استعفای دسته‌جمعی هنرمندان و نوازندگان از رادیو ملی ایران را در پی حوادث ۱۷ شهریور فراهم می‌کند. اکنون که محمدرضا شجریان، حسین علیزاده، محمدرضا لطفی و… به عنوان مهم‌ترین چهره‌های موسیقی سنتی ما شناخته می‌شوند بخش زیادی از معروفیت و به دنبال آن، محبوبیت‌شان را به دلیل درک حوادث زمانه و استفاده هوشمندانه از انرژی‌ای که افکار و احساسات مردم در برهه‌های خاص از خود بروز می‌دادند به دست آوردند و آن را بر گوشه‌ها و ردیف آوازی در دستگاه‌های موسیقی ایرانی سوار کردند و نه‌تنها از انقلاب و دفاع مقدس در تولیدات مرکز حفظ و اشاعه و کانون چاروش مایه گرفتند، بلکه با استفاده از هوش و فریحه خود به ترمیم ساختمان قدیمی موسیقی سنتی ایران هم همت گماشتند و در سال‌هایی که موسیقی عامه‌پسند در داخل مرزها نیست و نابود شده بود وظیفه اداره آن را برعهده گرفتند که این به هیچ عنوان کار آسانی در آن سال‌ها نبود. وضعیت کشور در دهه ۶۰ به دلیل جنگ و تحرک گروهک‌ها هیچ شباهتی به دهه پیش از خود نداشت و موسیقی هم به فراخور شرایط از سید فرهنگی مردم کنار گذاشته شده بود ولی با وجود این اعضای کانون چاروش با اندرخته مالی نه‌چندان زیاد اجازه خاموش شدن چراغ موسیقی ایران را ندادند و فکر مخاطبان جوان آن روزها را در راهی که می‌پنداشتند درست است ریل‌گذاری کردند. موسیقی سنتی ما – که در حال حاضر پویایی و فکر نوری خاصی در آن پدیدار نمی‌شود – تماماً مدیون اساتیدی چون محمدرضا لطفی، پرویز مشکاتیان، محمدرضا شجریان و حسین علیزاده است، به‌گونه‌ای که اگر کانون چاروش و فکر ایجاد آن نبود ما همچنان در حال ادامه دادن سنت فکری گل‌های رادیو بودیم و این ممکن بود از موسیقی سنتی جز در موزه‌ها چیزی برای آیندگان ما به یادگار باقی نگذارد. کانون چاروش در واقع مرگ قریب‌الوقوع موسیقی دستگاهی ایران را به تعویق انداخت و به همین خاطر برگي از تاریخ را به نفع جریان متجدد و بوم‌گرای فرهنگ ما مروق زد. این جریان مخالفانی هم داشت که شیفته‌های زیادی به قدمای موسیقی ما داشتند، به‌شکلی که از نوس شدن و احیای سنت‌ها به صراحت اجتناب می‌کردند و حظی که از شنیدن چهچهه‌های خوانندگان مختلف می‌بردند را با هیچ چیز عوض نمی‌کردند. اما عاقبت تحولات اجتماعی به ما یادآورد شد که فرم در لحظه ایجاد تکانه‌های اجتماعی و سیاسی بال و پر می‌گیرد به‌نحوی که کسی هم یاری ایستادگی در برابر «حقیقت» آن را نخواهد داشت.

■ **خبری از شمایل نیست**

موسیقی ایران تا نیمه دهه ۷۰ شمایل و آیکون خاصی در داخل نداشت؛ محمدرضا شجریان و طیف کلاسیک‌تر و الیت‌پسند را فاکتور بگیرید چون منظور ما در اینجا موسیقی پاپ و مردم‌پسند ایرانی است. به‌هرحال این ایرانیان لس آنجلس بودند که سلیقه مخاطبان داخلی‌شان را به شیوه خود تربیت می‌کردند و بخشی از مردم هم با علاقه به تماشای محتوای آن‌ها می‌نشستند. خوب و بد با هم بود و مردم اجازه‌ای برای سواکردن جنس خوب از بد نداشتند و هرچه از آن طرف آب‌های آمد را به دیده منت می‌پذیرفتند و گوش می‌دادند. باپایان جنگ تحمیلی و نوس شدن دولت‌ها و ایجاد فکر توسعه صنعتی در جمهوری اسلامی و همچنین تعدیل اقتصاد این اندیشه در

عجیبی دست پیدا می‌کند و در نهایت در ۱۷ سالگی به شهادت می‌رسد. با این اوصاف و پیشینه، رضوی‌نیا با سفر به بیروت، گفت‌وگو با عایده را شروع کرد. مصاحبه به زبان عربی صورت گرفت

و پس از پیاده‌سازی و ترجمه آن در ایران، تدوین ابتدایی کتاب انجام شد، همه آنچه گفته و شنیده و تدوین شده، لازم اما کافی نبود. به همین خاطر، این بار «عایده» به ایران آمد و در طول ۳۴ روز معاشرت نزدیک راوی و نویسنده کتاب، نگارش کتاب «عایده» به سرانجام رسید.

این سرگذشت از سوژه تازه تایده و کتاب شدن «عایده» است، اما نگاه فنی به این اثر نیز خالی از لطف نیست. «عایده» کتابی است که در نگاه اول معمولی به نظر می‌رسد، اما کافی است به نیمه‌فصل اول از ۱۴ فصل آن برسید، آن وقت است که متوجه می‌شوید با یک کتاب لبنان‌شناسی پر و پیمان مواجهید و در بستر این شناخت، با عایده و بعد نحوه پرورش علی اسماعیل پسر کوچکش آشنا می‌شوید. اینکه زنی با داشتن زمینه‌هایی مذهبی به حزب‌الله می‌پیوندد. فرزندش را در نوع پووشش، علق نقروانی و حتی انجام فرایض دینی تحت فشار قرار نمی‌دهد، راه را نشانش می‌دهد و بعد به کناری می‌ایستد تا خود او انتخاب کند و حتی به زیارت امام رضا(ع) می‌رود و از اعماق قلبش شهادت فرزندش را از خدا طلب می‌کند و نکته جالب این است تمام اینها با روایتی خوش‌خون و روان ارائه می‌شود و این تسلط نویسنده به زبان عربی و ترجمان ایرانی آن را به تصویر می‌کشد.

عجیبی دست پیدا می‌کند و در نهایت در ۱۷ سالگی به شهادت می‌رسد. با این اوصاف و پیشینه، رضوی‌نیا با سفر به بیروت، گفت‌وگو با عایده را شروع کرد. مصاحبه به زبان عربی صورت گرفت و پس از پیاده‌سازی و ترجمه آن در ایران، تدوین ابتدایی کتاب انجام شد، همه آنچه گفته و شنیده و تدوین شده، لازم اما کافی نبود. به همین خاطر، این بار «عایده» به ایران آمد و در طول ۳۴ روز معاشرت نزدیک راوی و نویسنده کتاب، نگارش کتاب «عایده» به سرانجام رسید.

این سرگذشت از سوژه تازه تایده و کتاب شدن «عایده» است، اما نگاه فنی به این اثر نیز خالی از لطف نیست. «عایده» کتابی است که در نگاه اول معمولی به نظر می‌رسد، اما کافی است به نیمه‌فصل اول از ۱۴ فصل آن برسید، آن وقت است که متوجه می‌شوید با یک کتاب لبنان‌شناسی پر و پیمان مواجهید و در بستر این شناخت، با عایده و بعد نحوه پرورش علی اسماعیل پسر کوچکش آشنا می‌شوید. اینکه زنی با داشتن زمینه‌هایی مذهبی به حزب‌الله می‌پیوندد. فرزندش را در نوع پووشش، علق نقروانی و حتی انجام فرایض دینی تحت فشار قرار نمی‌دهد، راه را نشانش می‌دهد و بعد به کناری می‌ایستد تا خود او انتخاب کند و حتی به زیارت امام رضا(ع) می‌رود و از اعماق قلبش شهادت فرزندش را از خدا طلب می‌کند و نکته جالب این است تمام اینها با روایتی خوش‌خون و روان ارائه می‌شود و این تسلط نویسنده به زبان عربی و ترجمان ایرانی آن را به تصویر می‌کشد.

موسیقی پاپ ساده‌ای که تا پیش از آن نمونه‌ای در کشور نداشت عادت داد و به‌قدری در این مسیر قائم به ذات عمل کرد که حتی کپی‌کاران هم در ادامه نتوانستند شیوه ساده وی در ساخت ملودی را تکرار کنند. فوت کوزه‌گری شادمهر در کم حرفی، صداوسیما جذاب، دوری از حاشیه‌های ریز و درشت و گاه و بی‌گاه و همچنین آشنایی بر ریز و بم موسیقی ایران بود که عاقبت وی را از دنباله‌روهایش منتزع و جدا می‌کرد. عقیلی که موسیقی را به‌طور حرفه‌ای از واحد موسیقی صداوسیما شروع کرده بود به جایی رسید که هم‌نشین علیرضا امیرقاسمی و مسعود جمالی در لس آنجلس شد و عاقبت سایت شرط‌بندی خودش را هم تأسیس کرد. آثار این خواننده پس از مهاجرت همچنان پرشونده باقی مانده ولی ملودی‌هایش دیگر رنگ و بوی سابق را ندارد و بیش از آنکه ما را یاد ایرانیان بیندازد به مدهای یونانی و ترکی استانبولی نزدیک است.

■ **وقتی صدایی از جنوب همه‌گیر شد**

«ناصر عبداللهی» در سبک و شیوه ارائه ملودی‌هایش تا حد زیادی متأثر از ابراهیم منصفی بود ولی به‌تدریج راهش را پیدا کرد و تبدیل به یکی دیگر از شمایل‌های موسیقی ما شد و حتی پس از رهایی روح از کالبد نیز خاطرات استواری از خویش در ذهن مردم بر جای گذاشت. او خواننده اجراهای زنده بود و حتی نسخه لایو ترانه‌هایش را بهتر از نمونه استودیویی آن اجرا می‌کرد و به مخاطبانش احترام می‌گذاشت. ناصر عبداللهی عاقبت پس از ارائه آلبوم‌های ترندشده‌ای نظیر «بوی شرجی»، «هوای حوا»، «دوستت دارم»، «عشق است» و… به‌شکلی ناگهانی از دنیا رفت ولی همچون نام آخرین آلبومش در زمان حیات، یعنی «ماندگار» در ذهن شنوندگان ماندگار شد.

■ **تنهای بی‌سنگ‌سبور**

در دهه ۸۰ شکل ارائه موسیقی به مردم با تغییر مواجه شد و اینترنت‌های دابل‌آپ و زغالی خانگی در حد وسیع خود انقلابی در این عرصه پدید آوردند و انحصار مبادی رسمی در انتقال موزیک خوب و بد به مخاطب را از بین بردند. به لطف اینترنت بود که «امیر تلو» R&B خواند و میان جوانان و نوجوانان معروف شد و اگر اینترنت نبود صدای «محسن نامجو» در میان هیاهوهایم می‌شد واوج نمی‌گرفت. همچنین اگر اینترنت نبود جنس صدای نامانوس «محسن چاوشی» به گوش مردم ایران نمی‌رسید. در حقیقت این اینترنت بود که خواست بخش زیادی از شنوندگان موسیقی ایران و سلاطین آن‌ها را به مجرای‌های رسمی‌تر تحمیل کرد و باعث شد تا آن‌ها از این موجود بی‌شکل و مجازی تبعیت کنند. محسن چاوشی در ابتدا با حامد هاکان هم‌مسیر بود و خواننده‌ای غیرمجاز تاقتی می‌شد که مردم بدون احتیاج به اجازه وزارت ارشاد وی را به دستگاه پخش خانه‌هایشان راه می‌دادند ولی در ادامه ستاره بخشش با ارکان «سنتری» در بیست‌وپنجمین جشنواره فیلم فجر شروع به تاییدن کرد و همه‌چیز را دگرگون ساخت. چاوشی بعد از سنتوری تبدیل به مهم‌ترین چهره موسیقی پاپ ایران شد و حتی ذره‌ای از تخت سلطنت خویش پایین نیامد. این خواننده تاکنون حتی یک اجرای زنده هم نداشته است تا عیار صدایش مورد قضاوت مخاطبان قرار بگیرد ولی به دلیل حضور بی‌واسطه در اکثر اتفاقات سیاسی و اجتماعی و همین‌طور استفاده از ترانه‌هایی که به حال دل مردم ایران نزدیک است مورد قبول طیف وسیعی از علاقه‌مندان به خود قرار گرفته است.

«عایده»؛ یک معمولی‌شگفت‌انگیز

سمیه دهقان‌زاده
خبرنگار

«عایده» کتابی است که در نگاه اول معمولی به نظر می‌رسد، اما کافی است به نیمه فصل اول آن برسید، آن وقت است که متوجه می‌شوید با یک کتاب لبنان‌شناسی پر و پیمان مواجهید و در بستر این شناخت، با عایده و بعد نحوه پرورش علی اسماعیل پسر کوچکش آشنا می‌شوید، پسری که در ۱۷ سالگی مدافع حرم است، تا آخرین لحظه زندگی‌اش در چند ده متری داعش به مبارزه می‌پردازد و در شجاعانه‌ترین حالت ممکن شهید می‌شود.

«علی در پیام‌رسان عکسی از کشف فرستاده که انگار خونی است. نوشتم: «چه شده علوش؟!» باز با دقت نگاه کردم خالکوبی نقش مادری بود که بچه کوچکش را توی بغلش گرفته و زیر آن هم نوشته بود؛ عایده.»

پرسیدم: «امان چرا این کار را کردی؟ کتف خون آمده درد داری! دلم نمی‌آید خونت را ببینم!» گفت: «عایده، من و رفقایم با هم رفتم خالکوبی. هر کدام اسم کسی را که دوست داشتند، روی بدنشان تتو زدند. من به استاد تتوکار گفتم می‌خواهم برایم خالکوبی یک مادر را بزنی که بچه‌اش را بغل کرده، وقتی بچه بودم مریض شدم و مادرم یک سال و نیم درست و حسابی نخوابیده. او همیشه مرا یک وری توی بغلش می‌گرفته تا بتوانم خوب نفس بکشم. می‌خواهم با این کارم از او تشکر کنم و اسم مادرم را هم زیرش بنویس… این خالکوبی تازه تمام شده و ولی خوب از آب درآمده. از دیدن عکس گریه‌ام گرفته بود،